

. خود شناسی و تغییر وجود. ۱

وجود دریاست و بی ساحل و بیکران این دریا  
موجها دارد و گهرها و بارانش محصول می آورد .  
ما در کنار این دریای وجود هستیم .وقتی به این  
دریا می نگریم بستگی به ذوق و استعداد مان از  
دریا بهره می بریم . گاه با موج خوشیم .و گاه  
با غواصی ،گهر بدست آوردن ها. مهم به دریا  
.. رفتن و غرق شدنست که کار هر کس نیست

در کنار دریابودن ، از دریا می شود خیلی سخن گفت  
اما به داخل رفتن به این آسانی نیست دریا همان  
وجود است که می شود از او هر سخنی گفت ولی  
داخل شدن غرق شدن دارد اما مولانا میگوید که  
من تنها به حرف بسنده ندارم وداخل می شوم تا  
شناسائی خود را نشان دهم از این روی به دریا می  
روم تا می توانم با پا می روم این دریا خون عقل

و جانم را می ریزد یعنی مرا خالص میکند از  
صفات رزیده خالی میشوم و ذهن خود را که دائم  
به استدلال می رفت رها میکنم ، این اعمال همان  
غرق شدنست حالا که خونم ریخته شد باید دیه  
بگیرم . وای خدا مرا غرق کرد و دیه ام با  
اوست . ولی دیه آن صدها برابر است که نصیبم  
می گردد. خود شناسی یعنی پا به دریا زدن و غرق  
.. معشوق شدن و هزاران پاداش گرفتن

گرچه صد چون من ندارد تاب بحر - لیک می نشکیم از  
غرقاب بحر.

جان و عقل من فدای بحر باد - خونبهای عقل و جان این  
بحر داد

تا که پایم می رود رانم درو - چون نماند پا چو بطّانم  
دراو.

دریا گرچه ظاهرش دل انگیز است و با طراوت  
ولی رفتن به درون دریا شجاعت لازم دارد . دریا

کسی را بر سر می گذارد که مثل مرده بی حرکت  
باشد اگر کسی نتواند از دریا گوهر بدست آورد باز  
. همین شجاعتِ رفتن به دریا خودش موهبتی است

نتیجه این که باید دریائی شد یعنی به عاشقی عالم  
رسید وقتی رسیدیم عوض می شویم و خیال هم کنار  
می رود چون خیال با آن موجود قبلی همسو بود و  
حالا وجود تغییر کرده و لذا خیال هم تغییر می کند